

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۱۶ آذر ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»

بررسی اجمالی فلسفه‌ی خلقت پیامبران

خدای متعال در آیه‌ی سوم از سوره‌ی مبارکه‌ی قلم، رسول بزرگوار خود را مخاطب قرار داده، و این جمله‌ی کوتاه را به آن حضرت فرموده است. کلمه‌ی «عظیم» یکی از اسماء الله است. خدای متعال پیامبر خود را با این جمله‌ی کوتاه «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» توصیف فرموده است. مخاطب و خطاب‌کننده، حق تعالی است، که اول صادر و اول مخلوق از مخلوقات خود را مخاطب قرار داده است. بر حسب ادله‌ی معتبره که با تعبیرات مختلف از اهل بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین به ما رسیده است، اولین چیزی که خدای متعال خلق فرمود، نور مقدس رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. تعبیر و اصطلاح دیگر از اهل معقول این است که آن بزرگوار، اول صادر از حق تعالی است. تعبیر دیگر در روایات این است که "أول ما خلق الله العقل". همچنین از مقام رسالت نقل شده است: "أول ما خلق الله نوری".

جمع بین این ادله‌ی معتبره این است که اولین مخلوق، نور مقدس و روح مقدس آن بزرگوار است. از این مرحله به بعد بین دو گروه از علما و بزرگان یعنی اهل حدیث و علمای معقول اختلاف به وجود آمده است. در بحث حاضر، بررسی این اختلاف نظر ضرورت ندارد و با توجه به شرایط زندگی ما کاربردی هم ندارد. آنچه به نظر مفید می‌آید بررسی اجمالی فلسفه‌ی خلقت پیامبران و ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است. بنابر آیات کریمه قرآن، خدای متعال بعد از خلقت اجنه، حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام را خلق فرمود. بعد از خلقت آن بزرگوار و همسرش، خدای متعال به آن بزرگوار دو فرزند عطا کرد: هابیل و قابیل. بر حسب مشهور که مخالفی هم ندارد، این دو برادر از جهت تفکر و اندیشه و زاویه‌ی روحی و معنوی، صدوهشتاد درجه با هم اختلاف زاویه داشتند. خدای متعال به فرشتگان خود فرمود: من اراده کرده‌ام خلیفه‌الله خلق کنم. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». موجودی خلق کنم که خلیفه و جانشین من در بین ممکنات باشد. حق تعالی با جمله‌ی دیگر صریحاً فرمود: من چیزی می‌دانم که شما -فرشتگان من- نمی‌دانید.

اختیار از بزرگ‌ترین نعمت‌های حق تعالی

اختلاف بین این دو برادر به دلیل وجود یک نعمت بزرگ در آدم بود. آن نعمت اختیار است. در روایت معروف از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه، آن بزرگوار فرمودند: قول به جبر، مستلزم کفر است، و قول به تفویض مستلزم شرک است، و هیچ‌یک از این دو نوع تفکر صحیح نیست. بین این دو، تفکر سومی وجود دارد که از آن به اختیار تعبیر می‌شود و به فرموده‌ی آن حضرت یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های حق تعالی است.

این نعمت بزرگ موجب شد که فرزندان حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام به جایی برسند که در بین ممکنات روح مقدس‌شان از جهت ارزش و مقام، اول صادر از حق تعالی باشد. در قرآن کریم آمده است که حق تعالی به فرشتگان دستور می‌دهد که شما باید یک سری از حقایق را از خلیفه‌ی من دریافت کنید. این صادر اول که معلول حق تعالی است، از واجب‌الوجود تعالی شأنه تأخر ذاتی دارد، ولی تأخر زمانی ندارد. در جای خود ثابت شده است که اگر علت در علیت خود تام و کامل باشد، چنانچه در مجردات این‌گونه است، مانند مادیات نیست که تدریجاً فعلیت پیدا کند، بلکه معلول آن هم همراه علت خود است. آن موجود مجردی که نیاز به علت ندارد،

واجب‌الوجود است، اما آن موجود مجردی که نیاز به علت دارد، ممکن‌الوجود و مخلوق است. در بحث حدوث و قدم، این اختلاف بین دو دسته از بزرگان علما وجود دارد که منظور از حدوث، حدوث زمانی است یا حدوث ذاتی است.

حسن استفاده از نعمت اختیار و حیات طیبه

اولین موجود، یعنی حضرت آدم سلام‌الله‌علیه، موجودی است که جسمش از سوی حق تعالی تکون پیدا کرده و خدای متعال نبوت را به او عطا کرده است. اعطای این مقام به آن حضرت در درجه‌ی اول برای تربیت و تکامل آن بزرگوار و سپس برای فرزندانش هابیل و قابیل بود. با وجود این که در آن زمان هنوز جمعیتی به وجود نیامده بود، فرزندان آن بزرگوار مبتلای به اختلاف شدند. یکی از این دو فرزند، هابیل بود که راه او صحیح بود و دارای حیات طیبه بود، فرزند دیگر قابیل بود که راه او خطا و محروم از حیات طیبه بود. موفقیت هابیل و محرومیت قابیل هر دو به دلیل این بود که از نعمت اختیار - که بزرگ‌ترین نعمت است - برخوردار بودند؛ هابیل از این نعمت حسن استفاده کرد، اما قابیل از آن سوء استفاده کرد.

خدای متعال در آیه‌ی دیگر فرموده است که انگیزه‌ی من از خلقت حضرت آدم و اجنه، بندگی آن‌ها نسبت به خالق خودشان بود. فرزندان حضرت آدم یا اجنه نمی‌توانند این بندگی را بدون مربی به دست بیاورند. یعنی بایستی از حقایقی، از احکامی، از برنامه‌هایی اطلاع پیدا کنند، و با اجرای این برنامه‌ها به کمال و مقام خلیفه‌اللهی برسند. اما اگر این افراد از اختیار سوء استفاده کنند، از مقام آدمیت هم پایین‌تر می‌روند، و به فرموده‌ی خدای متعال «كَالْأَنْعَامِ»، «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» می‌شوند.

رشد و کمال فرزندان حضرت آدم نیازمند به برنامه است. این برنامه به نام دین و احکام و قوانین و مقررات از سوی حق تعالی تنظیم می‌شود و به وجود می‌آید؛ و غیر حق تعالی نمی‌تواند برای مخلوق خود برنامه‌ای به وجود بیاورد که اجرای آن برنامه، انسان را به کمال مطلق برساند. این تصور باطل است که حق تعالی برنامه‌ای را به وجود بیاورد که برای همه مفید باشد، و بدون توجه به اینکه افراد عمل کنند یا عمل نکنند همه به بالاترین مقام برسند. معنی این امر، سلب نعمت اختیار و مانند فرشتگان شدن است.

فرشتگان به خدای متعال عرض کردند: در حالی که ما شما را احترام و عبادت، و تسبیح و تقدیس می‌کنیم، و رکوع و سجده به جا می‌آوریم، خلقت این موجود به نام آدم چه ضرورتی دارد؟ حق تعالی فرمود: من می‌خواهم خلیفه داشته باشم، اما شما خلیفه‌ی من نمی‌شوید. من شما را خلق کرده‌ام و می‌دانم که استعداد و زمینه و ظرفیت و شعور این موجود، به نام فرزندان حضرت آدم، را ندارید. من باید موجودی خلق کنم که دارای ظرفیت جدیدی باشد که با به کار گرفتن آن و حسن استفاده‌ی از اختیار به مقام خلیفه‌اللهی برسد.

راه رسیدن به هدایت، وجود انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین

سیر کردن در این مسیر تا رسیدن به مقصد، بدون راه نمی‌شود. راه آن وجود انبیاء است. چراغ این راه، عقلی است که حق تعالی خلق کرده است. مهندس این راه هم خود حق تعالی جل‌شأنه است. فرزندان حضرت آدم بایستی در این راه وارد شوند. از روایات عقل در اصول کافی استفاده می‌شود که عقل، چراغ راه است. انسان باید از این چراغ استفاده کند تا خیر را از شر، و حق را از باطل تشخیص دهد. خالق این راه حق تعالی است. اگر آن‌را راه بنامیم صحیح است. اگر آن‌را دین بنامیم صحیح است. اگر آن‌را قوانین الهی و مقررات خدایی بنامیم باز هم صحیح است. انسان دارای اختیار و دو بعدی است؛ هم ظرفیت کمال و هم ظرفیت سقوط دارد، که «كَالْأَنْعَامِ» شود، لذا دو انسان مشابه هم نیستند، و یکی هابیل و دیگری قابیل می‌شود.

بنابر نقل قرآن، هابیل به قابیل می‌گوید که اگر تو قصد کشتن مرا بکنی، و من هم این مطلب را بدانم، برای کشتن تو پیش‌دستی نمی‌کنم. از این‌جا حق تعالی مقررات و مطیع قانون بودن را شروع کرده است، که اگر انسان از قانون

حق تعالی اطاعت نکند، انسان واقعی نمی‌شود. بنابراین، این آرزو که ما می‌خواهیم به گونه‌ای زندگی کنیم که هم مطابق خواسته‌ی نفس خود عمل کرده باشیم و بالاترین لذت را از زندگی ببریم، و هم در قیامت هم‌نشین حضرت سلمان سلام‌الله‌علیه و امثال او شویم، نشدنی است. تا هنگامی که این موجود با عمل کردن به قانون خدای متعال محرومیت نبیند، و در برابر مقابل شدائد صبر نکند، نمی‌تواند حتی یک قدم در این مسیر بردارد.

از اول صادر، یعنی مقام رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا آخرین فرد از انسان باید در مقابل شدائد صبر کنند. مردم نمی‌توانند همه‌ی فلسفه‌ی شدائد را به طور کلی بفهمند. ماریه‌ی قبطیه یکی از دو کنیزی بود که پادشاه مصر خدمت مقام رسالت تقدیم کرد. حضرت او را آزاد کردند. آن خانم مسلمان شد، سپس آن بزرگوار با او ازدواج کردند و دارای فرزند پسری به نام ابراهیم سلام‌الله‌علیه شدند. قدر مسلم این است که این طفل هنوز به رشد ظاهری نرسیده بود که جبرئیل خدمت ایشان مشرف شد، و عرض کرد خدای متعال به شما سلام می‌رساند، و می‌فرماید که شما باید بین فرزندان ابراهیم یا نوه‌ات حسین سلام‌الله‌علیه یکی را انتخاب کنی، و دیگری را از تو می‌گیریم. این واقعه در حدود سال شش و هفت هجری در مدینه رخ داد. حضرت بعد از لحظه‌ای فرمودند که من حسین را انتخاب می‌کنم. ابراهیم تب کرد و از دنیا رفت.

ما نباید مطابق هوای نفس آرزوی زندگی راحت در طول عمر خود کنیم. حضرت نوح سلام‌الله‌علیه نه‌صدوپنجاه سال، یا بیش از هزار سال عمر کرد. هفت‌صدوپنجاه سال تبلیغ کرد، اما یک نفر هم به او ایمان نیاورد تا سرانجام آن مردم را نفرین کرد. یکی از پسرهای آن حضرت هم در آب غرق شد. مقام پیامبران حق تعالی با هم مساوی نیست و مقطع زمانی و ظرفیتی که خدای متعال به آن‌ها عطا می‌کند و ارزشی که ممکن است پیدا کنند متفاوت است. فرزند ایشان رفت و در معرض غرق شدن بود و به ندای پدر که از داخل کشتی او را فرامی‌خواند بی‌توجهی کرد. آن حضرت به حق تعالی عرض کرد: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ»، به من قول دادی که افراد خانواده‌ی من را از این طوفان و از غرق شدن نجات دهی. اما خدای متعال در پاسخ به آن حضرت فرمود: «إِنِّي أُعْطِكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»، آن بزرگوار که می‌خواست بنده باشد دیگر سکوت کرد.

خواندن مکرر قرآن و توجه به ترجمه‌ی آن، با تفکر و دقت، به انسان مطالب زیادی را می‌فهماند. از بالاترین رحمت‌های واسعه‌ی حق تعالی و عنایت و محبت او نسبت به مخلوق، معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند. حق تعالی واسطه‌هایی به عنوان مربی بین خود و بندگان غیرمعصومش خلق فرموده است که بهتر از آن‌ها تصور ندارد. این نحوه‌ی تفکر که چون خدای متعال قدرت دارد، می‌تواند کاری کند که انسان هم مانند چهارپا در دنیا آزاد باشد، و پس از مرگ هم انسان محشور شود، صحیح نیست.

معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین وجود خارجی و عینی دین

برای هر مفهومی که ما تصور کنیم، و هر ماهیتی چهار نوع وجود تصور می‌شود: وجود ذهنی، وجود کتبی، وجود عینی و وجود لفظی. وجود کتبی دین و برنامه‌ی انسان‌سازی حق تعالی قرآن کریم و روایات است. وجود ذهنی هم آن است که در ذهن ما از قرآن و روایات وجود دارد. وجود لفظی، عباراتی است که از قرآن و احادیث به زبان می‌آوریم. وجود خارجی و عینی دین و قانون الهی که سازنده‌ی انسان است، و انسان را به بندگی حق تعالی نزدیک می‌کند، معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین در مقطع زمانی خود هستند. بدون استفاده از وجود این بزرگواران هیچ کس نمی‌تواند به حقایق برسد.

کسی از کلمه‌ی «عظیم» در سوره‌ی مبارکه‌ی قلم، منظور حق تعالی را نمی‌فهمد. اجمالاً می‌توان گفت که با این جمله به حقیقتی اشاره شده است. در فرض کمال دین اسلام، حقیقت دین خدا و قانون الهی همین بزرگوار و سپس ائمه سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند که حق تعالی خلق فرموده است. معنای این که طلاب می‌فرمایند: فعل، قول، و تقریر معصوم سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین حجت است، همین نکته است، زیرا که خود حجت است. خدای متعال

آن بزرگواران را یک واقعیت مثبت خلق کرده است، که هر کس انس و ارتباط با ایشان پیدا کند، و سعی کند تدریجاً در مسیرشان قدم بگذارد، شکی نیست که در قیامت به آن وجودات مقدس ملحق می‌شود. ما وجود مادی هستیم و فعلیت ما تدریجی است، و به صورت آنی محقق نمی‌شود. با پیشروی تدریجی، انسان به آن جایی می‌رسد که خدای متعال اجازه داد، اول صادر در مورد چند نفر از اصحاب خود، بفرمایند: "سَلْمَانُ مِثًا"، "مِقْدَادُ مِثًا". در حالی که سلمان به ظاهر از فارس بود. البته فارس قدیم تا خوزستان را هم شامل می‌شده است. هرچند ما نمی‌فهمیم منظور از جمله‌ی "سَلْمَانُ مِثًا" چیست، اما مشخص است که سلمان نسبت به بقیه‌ی مردم متفاوت شده است. از جهت این‌که هیچ ضد ارزشی از اوصاف رذیله، و چیزهای بد مانند جهل، غفلت، عجز و ناتوانی در وجود و زندگی او نیست، مانند یک فرد از افراد خانواده‌ی ما شده است. عقل هم ضد ارزش‌ها را قبول دارد. بد بودن اوصاف رذیله را انسان‌ها نوعاً قبول دارند. تا این اوصاف تدریجاً از انسان دور نشود، انسان به حیات طیبه یعنی به زندگی خوب مطلق، نزدیک نمی‌شود.

مراتب مختلف حیات طیبه و ولایت‌الله

طیب نسبی در بین انسان‌ها و غیر معصومین وجود دارد و یکی خوب و دیگری خوب‌تر است. خدای متعال در ضعیف‌ترین معصوم سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین به آن مقداری که انسان‌های عادی نیاز به علم، رأفت و کمک ایشان دارند، این اوصاف حمیده و حیات طیبه را قرار داده است. اما حق تعالی در اهل‌البیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین میلیاردها برابر نیاز ما از نعمت‌های معنوی خود را قرار داده است، زیرا ممکن است زمان طولانی شود و در جوامع آینده افرادی باشند که هزاران برابر ما فکر و شعور داشته باشند، آن‌ها هم بایستی از این حیات طیبه ارتزاق کنند و اشباع و سیراب شوند.

خدای متعال می‌فرماید: اگر کسی عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، حیات طیبه به او می‌دهیم. حیات طیبه مفهوم وسیعی است که از ضعیف‌ترین تا قوی‌ترین انسان در ایمان را شامل می‌شود. بصیرت هم همین‌گونه است. ولایت‌الله و خلیفه‌اللهی هم همین‌گونه است. ولایت‌الله در غیر حق تعالی امر ثابتی نیست، بلکه کم و زیاد، و ناقص و کامل دارد و از اموری است که مقول بالتشکیک است. کمال آن در حد ضرورت و نیاز در معصومین سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین وجود دارد و قوی‌ترین آن در وجود مقدس حق تعالی جل‌شأنه است.

در اواخر دعای سمات به خدای متعال عرض می‌کنیم: خدایا، ما این بزرگواران را ندیدیم و به ایشان ایمان آوردیم. ذات ملتی که خدای متعال در ایران خلق کرده، خیلی لطیف است و رقت دارد، هرچند که شیطان آن‌ها را منحرف و گمراه می‌کند. انسان اگر غرایز و حیوانیت خود را کنترل کند و اجازه ندهد که اوصاف رذیله در او به گونه‌ای قوی شود که گردن‌کشی کند و از کنترل خارج شود، امید است که زود موفق شود و با ارتباط و اتصال با اهل‌بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از حیات طیبه بهره‌مند شود. اگر انسان غضب و شهوت خود و سایر اوصاف رذیله‌ای که در او هست را رها کند، از حق تعالی و از انسانیت بسیار دور می‌شود و جهنم هم از امثال او پر می‌شود.

حاصل این‌که اگر کسی تمایل پیدا کرد انسان واقعی شود تا در قیامت سعادت‌مند باشد، از هر دهانی نبایستی حرف گوش کند. باید از کسی بهره‌گیری کند که مغز او از خدای متعال و قرآن کریم و اهل‌بیت تغذیه کرده باشد. ممکن است انسانی حرف‌های خوبی بزند که منطقی به نظر بیاید، و از آن‌جا که شنونده دارای مدارج بالای تحصیلی است، خود را دارای صلاحیت برای تشخیص صحت مطلب بداند، اما در واقع شیطان این تصور را به او القا کرده است. نبایستی حرفی را تأیید کرد و به آن صحه گذاشت، مگر این‌که آن حرف با نظرات معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین و قرآن تطبیق کند.